

می گماشت و در ارشدش امیر تقی الدین محمد در صفت جوهر عدیم النظیر بود و تدریجاً بر بساط حکومت استرا آباد متکی گردید امیر فتح الدین سماکی نخست تدبیر و شیخ الاسلامی سبزواری ممتاز بود پس از این لوای صدارت شاه طهباسب بر فراخت تصانیف مثل حاشیه برایت حکمت و حاشیه بر حاشیه تمذیب و حاشیه بر تجرید و اردو مولانا عماد الدین قاری از اجله و یار بهجت قرات میکرد مولانا نظام از شاعران بانام است چندی با سلطان حسین میرزا بسبر بوده و در مدح سلطان و امیر علی شیر اشعار گفته آخر عزولت اختیار کرده بعین مدح الهیت شری نگفته در تاریخ صحیح صادق است که وی در احدی دهمین و شصت و سه ماده در گذشته صبی مولانا بعد از فوت پدر خود از ابوالغازی سلطان حسین میرزا اطلب سنگ تبر نمود. این قطعه انشا کرده **س** سر فراز نظام سو کلامه داشت در جان و دل محبت تو از چه رو ماند قبر ابدی سنگ محجم آید از مروت تو در زمان حیات چون بکشیده منت دیگران بدست تو در رت خاک نیز آن بهتره که بود ز بار منت تو بهلالی اهلش ترک اما در استرا آباد تولد یافته در غزه جوان بعد خروج از تحت اشغال نادان سوی خراسان شتافته از آنوقت شهر سری طلوع نمود پر تو همیش بر مظلومند اولاد تافته بر دشمن طبعی در شرانام بر آورد از نتایج افکاش شاه در ویش دلیل مجنون و دیوان عزل متداول چون عبید الله خان اوزبک هرات را بصره آورد بوسیله قصیده و میرا ملازم گرفته مولانا که بقای لنگ و مولانا شمس الدین هستانی که در خدمت خان بودند مد کرده بعلت نفس بقتلش رسانند بعد شهادت سلطانی خان را بصره شتافته پشیمان شده دیوانش بکشود این عزل بر آمد **س** ما را بجا کشته پشیمان شده باشی خون دل مار نیخته حیران شده باشی مولانا سماکی سالها جارد و بکش نجف اشرف در مسجیدی که محاذی صیح مبارک می بود عمری کوچک و باز از ندریده و بپوریا خوشی و ابره بی قانع گشته از اقسام شرب با علی اکتفا نموده نوبتی باب رسید خواست بگذرد و پایش فرود رفت با خود گفت ای معنی از تعلق است و مرا هیچ چیز جز دیوان شوق و تعلق نیست دیوان خود را در آب انداخت و چون یک صبار ساحت دریا بگذشت هفتاد هزار رباعی گفته بود و بجز قریب بیست هزار در سفینه های مردم باقی ماند و در حد و دهمین و الف و دگر گشته میر محمد موذن خواهرزاده علامه زمان میر فتح الدین سماکی بوده بسرف ذات و محاسن صفات القاصد است در بسیاری از فضائل لوای مهارت اخراخته تا در ایران بود منظور نظر بادشاه زمان و شاهزادگان ایران بوده و چون بپند و کن وارد گردید ابتدا در خدمت ابراهیم قطب شاه نهایت عزت بهم رسانید پس در ملازمت محمد قلی قطب شاه بیشتر از پیشتر موزن گذشته شاعر و دانات است مولانا محمد صدیقی سانبادر کاشان توطن گردیده بقلم فضیلت

نوشتش افتاده برالوح خواطر طلبه می گناشته در شیوه شاعری ذوقی تمام داشته وقتی در محاذی صندوق امام
 العین و الانس علی بن موسی الرضام در بیدیه قصیده گفته مطلعش اینست **ع** غنیت در ولم از روزگار سفله نواز
 که شرح شمه آن قصه است دور و دراز + در اثنای حسیس و ستمانه در گذشت مولانا علی کل در سنگ فضیله
 زبان انشای داشته با تملقات صرف طاعت نموده و باغ جان بر دل یک دوستی طبیعت معطر بدشت و سر بر خط
 ملازمت سلاطین دکن نهاد عاقبتی گوید داشت تا در گذشت مولانا معین لذت بشهده می نشست غایت
 خوش محاوره نیکو بیان بود همواره بکلمات بنزل آسید سخنان مزج انگیز رنگ کلفت از خاطر ناز داده در نظم
 بطرفی و طیب کار را کرد در شریک اختراعات غریب بجا آورده رساله در آن باب ترتیب داده موسوم بابت
 گردانید محمد امین ذوقی با ذوق و فضل و کمال و در شاعری بی حال بوده در ضمنی که دالی گیلان مولانا میرزا جان را
 طلب نموده ذوقی بملازمت مولانا رفیق انزاد شده هنوز ایشان از نوشته نبرد اخته بود که قاصداً اهل آنکوی
 عدش صلازمید عبدالحی سید خوش طینت بوده و شعر سواری می گفته **م** میرا دمی خاطر بسیر در معانی
 داشته شود غایت عذوبت انشا میکرد در عهد اکبر بهند آمده قصد بیت انشا نمود و مرحله چند طی کرده از همین جا
 در اثنای دبعین و ستمانه در گذشت روحانی پسرش روغنگر بود لهذا این تخلص گرفته شاعری بود کرم بانگ
 طبیعتی جوینده ناموس همگان بباد سپاد اوی از غایت ناسازی قطع از ایران کرده بهند در عهد اکبر افتاد روزی
 چند بنسوق کام رانده در ثمانین و ستمانه رخت بزند ان خاموشان کشید مولانا **ط** طبقی بعد کفیل کمال رو باو خار
 مثنویات اخروی آورده در اماکن شریف بسیر برده در کبر سن اراده بند دستل نمود در ضمن مراجعت هنوز مرحله
 چند سپرده بود که رحلت بمنزل بقا نمود این رباعی صین احتضار گفته **س** ای کاش ز خانه در نید انستم و در خویش
 بر دن سوز نید انستم چون چند بهمان کنج ویرانه خویش **م** مردم دبال در پرنید انستم **ش** امیرس الدین
 علی با ذوق و فضل و لطیف طبع و عدت ذوق الفاضل داشته از خوش طبعان زمان خود بوده محمد مقیم ولد سید محمد
 و ابیال است که از مردم صاحب کمال آند بار بوده نامبرده روزگاری بهند آمده بملازمت گذرانید شواص
 می گفت نسیم در چین بلاغت رواج کام مبشام حال حاصل داشته شویش چون نسیم باطراف دوبره **ق** شمش
 عمر باخواجه حسین کشانی بسیر برده از اهل بیت بخشی داشت ناگاه خطی بریز چشم استیلا یافته سیاحت
 آغاز نهاد شو بسیق می گفت میر محمد باقر و اما و اشراق تخلص بدرسید محمد در اما و علی بن عبدالعالی مجتهد که
 امامیه بوده این از اعظم علمای متاخرین است در سایر علوم مخصوص معقولات ثنائی عظیم داشت چنانچه ویرا

میداند و پادشاه از کتاب سالک و مالک علی بن موسی کمال آورده که از روزگار از یونان تا زمان بصرام گویگناه
 بیج مسکون آمل بوده در اصل شهر گنبدسیت اقسام اشجار بر آن رسیده گویند قبر ایرج بن فریدون بت مردش
 ابو العباس القصاب شیخ آمل و شهرستان بوده بانگ چیزی خوانده مکتبهای عالی از سرسبز و چنانچه یکی از آنکه طبرستان
 گفته که یکی از فضائل حق تعالی این است که کسی را بی تعلیم و تعلم چنان سازد که هر چه ما را در اصول دین و وقایع توحید
 مشکل شود آسان سازد و در تفصیلات آورده که ابو الفوارس کرمانشاهی کس نزد شیخ ابو العباس فرستاده که تا وقت
 اینجا تخطی دعا کن شیخ سببی در دست داشت بوی فرستاد بر آن بارید و تخطی برخواست شیخ محمد قصاب
 مرید شیخ ابو العباس است همیشه در امان نشسته فکری کردی چون سال بر آن بگذشت شیخ ابو العباس ویرا از مجلس حاضرین
 باز داشت چه سخن وی عالی گردیده بود و نهم کس بدان میرسد ابو جعفر بن جریر الطبری صاحب تفسیر کبیر و حدیث
 و فقه و تاریخ است تاریخ او را صحیح ترین تاریخها گفته اند شیخ ابو اسحق شیرازی در طبقه فقها او را از جمله مجتهدان نوشته
 محمد بن محمود ایلی همیشه تالیفات و تصانیف پر و اخته شرح بر کلیات قانون و تفاسیر العیون و در معارضه و رقابت
 نوشته شیخ غزالدین آملی بصدق و سداد موصوف مدق در جبل آمل فنون فضائل از محمول افاضل اخذ نموده تا حدی
 که شیخ علی عالی که مجتهد زمان بود کرات مرسلت کرده که اگر دعوی جهاد و جوانی کرد اشاره بنا کردن طریق موافقت
 دارم از مصنفانش یکی تسد است که بنام حس نامی از ملوک ما زنده ران نوشته ابو الفتح از استادان زمان بوده
 اما تاریخ وجود و عدمش بنظر نیاید که در چه عصر بود و مرع که گفته مولانا محمد صوفی اکثر ایام با کتاب فضائل علمی صرف نموده
 و منبع بسیاری از کمالات صوفیه کرده بجز این و جمع کردن اشعار و سخنان سلف و لوع بود شورش در غایت جودت
 واقع مولانا قاضی عمر با هواد و پیوس پشت داده رود در سموره عبادت داشت صاحب شنوی و دیوان است
 فیضی شاعری همواری بوده اعجازی از مداحان طول ارسلانست بجهالی تکلف شیخ بهاء الدین در نجابت و
 عزت علوم مهارت و ادبی داشته جهت طلب علم بر آن عرب و شام و حجاز رفت و بزبانت حرمین مستعد گردیده معاودت
 نمود و در خدمت شاه عباس ماضی منزلتی یافت اکثر شاه پو شانش رفتی نششش بشهد بردند و فاشش ثلثین و الفک
 تصانیفش در انواع علوم مشهور اشعار عربی و پارسی بسیار داده طالب آملی از شوائی بلاغت آئین و مضامی
 نزاکت آفرین است بهند آمده خدمت میرزا و قاری غازی نام در میرزا جان بیگ وال تنه که مذکور شود لازم
 گرفت و بعد چندی بگجرات رفته ایامی با عبدالقادر خان بهادر و وزیر جنگ سبر بر او از آنجا بدرگاه جهانگیر شتافت و ملک شرا
 خطاب یافت و را و اخذ بونی بر منزهش طاری شد در عین جوانی درست و دلنشین و الف در گذشت آشوب محمد حسین نام

چند آمده در ملازمت طغرخان میگزرائید اشرف محمد سعید نام از وطن بپند افتاده معلم زیب الفنا بیگم صبیح عالمگیر شد
 اشرف محمد زمان نام از صافی بیابانست مھری سید علی نام چند آمده شنید که اینجاست را مھری میگویند از تخلص سزا شده
 مثنوی او در تعلق سدرایای محبوب مس بائین بدن نما شهرت تمام دارد و در سمدار قریب صد باره و در دهن مولانا
 محمد سالها در شهید مقدس نقش افاده بر خاطر الراج طلبی نگاشت در منطق و حکمت ماهر برای استخراج کمال گاه گاه
 بشو گفتن خیال می آورد جاجرم شهری نامی است در جو ایش دور حوزہ راه زہر گری است باین سبب شکر بیگانه
 با درسد در ان شهر قائم است در پای آن دو درخت چنار گویند هر که بر صبح چهار نوبت است آنرا بدندان گیرد هرگز
 او را در دندان نشود حشمت پنجاه دید دارد سیب بزرگ اینجا بسیار شود جبر و شهری معروف در زمین او
 زعفران خود را بسیار اصحاب تو این سخن گویند در قدیم لشکری بران شهر آمده چون صبح شد حضرت حق سبحانه همه را
 سنگ ساخته بود آثارشان تا این زمان باقیست گیلان ولایتی است نزدیک قزوین دختران آنجا خود را با بازار و
 بر زن جلوه میدهند تا کسی بنظر قبول در آرد و هر گاه یکی نظر خود را سنگاری یکی از آنها افکند دیگر برنی آید مردمش
 شیخ محی الدین عبدالقادر از قران نقل نجات بهشت پشت امام حسن میرسد تولدش در چهار صد و سیصد و
 یاسفنا و یک و سیصد و سیصد سالگی بخدا رفت و بدرجه کمال ترقی نموده حواری عادات از وی بظهور آمد از جدش
 عبدالصومعی نقلت کردتی در سیاحت بودم شخصی بمن آمد که ویرا هرگز ندیده بودم در طفلی بر روز رمضان هرگز
 شیر نخورده یکبار بلال رمضان بکت ابر پوشیده ماند از مادری پرسیدند گفت عبدالقادر شیر نخورده بر آئین خود است
 از وی نقلت کردتی در سیاحت بودم شخصی بمن آمد که هرگز ویرا ندیده بودم گفت صحبت سخاوی گفتم آری گفت بشرط
 آنکه مخالفت نکنی گفت اینجا باش تا من بیایم بعد از یکسال باید ما اینجا بودم ساعتی نزدیک من نشست و برخاست
 و گفت از اینجا نزدی تا من باز آیم بعد از یکسال باز آمد و ساعتی دیگر نشست و باز برخاست و گفت سخاوی
 نیت تا من بیایم بعد یکسال باز آمد و با خود نان و شیر آورد و گفت من خضم مرا فرمودند که تا با تو طعام نخورم بعد
 از آن باتفاق در بغداد آیدیم حواری آنحضرت کتبها علمیده باید بنا بر اختصار از آن در گذشته بگذر گوهران آن
 کان و گلہای آن گلستان بزرگ میجوید و در برج کرامت و شتی شیخ سیف الدین عبدالوہاب بزرگترین فرزندان
 علوم ظاہری و باطنی از خدمت پدر بزرگوار کسب نموده بعد پدر در مدرسه و عظامی فرمود اولیاب و پدر طلبی گشود
 گفت شجاعت صبر یک است در سال ششصد و سه فوت نمود شیخ شرف الدین عیسی علم از پدر
 آموخته بعد پدر در حدیث و فقہ میفرمود حضرت غوث کتاب مفتاح الغیث را برای ایشان تصنیف کرده

از تالیفاتش کتاب جواهر الاسرار است شیخ شمس الدین عبدالعزیز ابو بکر کنیت از صحبت والد بزرگوار
 فیض تمام یافته جانب سنجقارسته توطن گزیده شیخ سراج الدین عبدالجبار کنیتش ابو الفرج از پدر کسب کمال
 نموده مفتی عراق بوده شیخ تاج الدین ابو بکر عبدالزاق از کمال اولیا بوده علوم ظاهری و باطنی از پدر استفاد
 کرده شیخ عبدالحق ابراهیم از پدر کمالات صوری و منوی یافته شیخ ابو الفضل شیخ ابو عبدالرحمن
 عبداللہ علم فقه و حدیث از پدر دیده شیخ ابو ذکریا یکی فاضل کامل بوده ابو نصر موسی درجات
 پدر کسب کمال کرده بدین رفته توطن گزیده عین الزمان جمال الدین کیلیکی کیلیکی نام موضعیت دی از خلفای شیخ
 نجم الدین کبری است در قزوین می بود یکی از سادات قزوین را عزیمت شیراز شد از شیخ التماس سفارش پادشاه شیراز
 که معتقدش بود کرده شیخ پاره کاغذ طلبیده بران نوشت که غسل در ازبانه بوی داد چون بشیر از رسید مقصد ملازمت پادشاه
 کرد گفتندی در دوشکم دارد در حمام است و عظیم شوش است پیشرفت و سلام کرد گفت از کجای می آئی گفت از
 قزوین حال شیخ پرسید کاغذ حواله کرده بکشاده دید که غسل در ازبانه در و مندر حبت گفت شیخ بنور کرامت بمعالج
 ما کرده در حال بخورد و شفایافت و آن سید را رعایت کرد و علاء الدوله که از ملاحظه الموت بود شیخ اراده تمام شد
 چنانچه در وقت سستی شخصی مکتوب شیخ بوی داد در غضب شده فرمود تا آن شخص را صد جوب زنده گفت ای جاهل صبر
 می بایست کرد تا من بشمار شده بجام میرفتم غسل میکنم تا آن مکتوب بن سیدای دائم علاء الدین بر دم قزوین گفت که لگ
 شیخ در آن بلده نبودی من خاک قزوین را در تو بره کرده به الموت می بر دم و هر سال علاء الدین با نقد و نیا سرخ بر دم
 نذر در خدمت شیخ فرستادی خواجه تاج الدین علی شاه وزیر سپهر در شرح بوده ابتدا البجاتو خان منصب
 وزارت لشکر خواجه رشید با و تقوی فیض فرمود و سالها آن دو وزیر مشارکت گزارانند در زمان سلطان ابو سعید خان
 خواجه رشید شهید گردیدی من حیث الاستقلال ماند در سال مقصد و میت و سر از دنیا گذشته در عبده موغل
 غیر از دی و وزیر متونی نشده از آثارش رشیدی است در تبریز خواجه نجم الدین محمود المشهور بخواجه
 جهان در جوانی سیاحت را بر اقامت تفوق داده بسیاری از شهر و کشور گردید تا در خدمت سلطان محمد
 لشکری سید آرای دکن در اندک روز کار اعتبار کانی بهم رسانیده بقطاب خواجه جهان رسید و بتدبیر محسوس و همکار
 گشت خط مزوری بنام حاکم او ذلی بمضون ساخت مادی سلطان نمودند سلطان بر آشفته دیرا طلبید
 هوا خوانان حال گفتند و مانع رفتن شدند گفت سالها است تا درین دولت کار انبیا کردم بچو بدگمانی به
 بیوفانی منسوب نکردم پس تنها بدرگاه رفت سلطان تحقیق تا کرده بقتلش فرمان داد و گفت قتل من موجب عزابی

ملک بود و الا کار من که به سپری رسیدم سهلت نایل درین کار اولی سلطان کوش نفرموده و بقتلش رسانید قضا را
 آسپندان کردی گفت بعد از وی ملک از نسق رفت و سلطان زیاده بر سه ماه نماند از آن وزیر صافی ضمیر
 رساله است در انشا در طبقات اکبری آمده که خواجه محمود در ایام دولت خود داخل عراق و خراسان را همیشه دیده
 و تکف میفرستاد از آنجا بود مولوی عبدالرحمن جامی امیر کبیر نجم الدین مسعود از اشراف داعیان برشت بود در
 عینی که شاه اسماعیل صفوی در ولایت لاهیجان بسیر میبرد و اسارت بر باغی موح کرده و چون موکب شاهی ازین
 ملک در حرکت آمد بدرگاه شناسانته منظر نظر وکیل مطلق گردیده بابا نصیبی از نیکو طببان گیلان بوده ابتدا به
 تبریز رفت با با افغانی بر پیش خوش شده بجلش سلطان یعقوب برده آشنا گردید تا بدیج از مخصوصان گردید و هم آنجا
 در گذشت کار گیلان احمد بصیرت قابلیت و استعداد موصوفه و در سلک افراد سلطان انزلی نظام داشت
 بعد سی و یک سال از سلطنت شاه طهماسب صفوی در نهند و بنهاد و چهار ولایت را مسخر و ویراد و قتل و قهقهه محبوس گردانید
 سلطان محمد پس از دوازده سال حبس آزاد کرده باز گیلانش را در رعیت بمبادره و تجارت بمطالعه رسانیده شاه
 عباس ویرا طلب نمود توقف کرد و اظهار عبودیت و در عرض بگونه کار روم را نمود لاجرم شاه عباس بر آشفته برانجام
 حرکت نمود وی با چندی مضموم در کشتی نشسته جانب شرق ان در حرکت آمد و با خود کار روم هم آنرا پیش نهاد
 در نجف اشرف و کربلا معالی اوقات آخرین حرت اذخار شوبات انزوی کرده این رباعی از قله قهقهه لشاه فرستاده
 بود منم از گردش چرخ و از کون می کریم و ز جو زمانه بین که چون میگیریم با قد خمیده چون صراحی شب در روزه
 در قهقهه ام و لیک خون میگیریم شاه این رباعی در جوابش نوشت که آن روز که کارت بگی قهقهه بود و وزیرای
 تو بر ملک صدمه بود و امروزه این قهقهه تو با گریه بسازد کان قهقهه را نتیجه این قهقهه بود و شیخ مزاده ذال
 قلع خلف الصدق شیخ محمد لاهیجی است که از مولفانش یکی شیخ گلشن راز است شیخ مزاده در خدمت بزم نشان
 شیراز کسب کما ننموده از بهر علمی بخشی گرفت و پس بشور غنبت کرده آن شیوه را کمال رسانید قاضی عبدالعزیز
 یقینی از جانب پدر سلسله نوز بخشید میرسد و از جانب مادر خواهر زاده شیخ احمد لاهیجی میشود و در فضل و سحر مرجع
 آن شهر و شوکت اشعار خوب دارد و قاضی کیمی برادر زاده قاضی عبدالعزیز یقینی در رای فضیلت و طور شاعری
 حالات پسندیده و صفات سنجیده دارد و در عنقوان جوانی بزمی اهل تصوف آمده چند رباعی در ریاضات شگرت
 کشید مولانا کیمی خان طالب قلع ولد مولانا احمد طبیب است که در زمان شاه اسماعیل ماضی یک خردوار زر بر رسم
 حق العلاج در یک مجلس گرفته مولانا کیمی خان سالها در عهد خان احمد منصب صدارت گیلان قیام داشت و در سال

منصف و شصت و هفت از جانب خان احمد بر سالت قزوین رفته بنا بر خطبی که در محالجه بکار برده بود نقد حیات
 بمقراجل ری باخت اشعار خوشی دارد قاضی شمس الدین ابتدا معلم شاه اسماعیل ماضی بود و در زمان شاه
 طهاسب صدر گردید مولانا نظام الدین احمد از مشایخ خوانست حکیم نعمت الله و یلمانی در اذلال علی برابا
 خاصیت مسیحا ظاهری ساخته سیصد غلام ترک دهنده داشته و بدین فتنه از افاضل زمان چند سال صدارت
 گیلان داشته حکیم صدر الشریعت و پرسلک حکمای حدائق و دستگاه و علمای فضیلت پناه نظام داشته
 مولانا لطف الله حکمت و منطق از در گیلان انتشار یافته مولانا محمود و سید برهنه در محفل سزا بوده
 حکیم شمس الدین در خدمت بادشاه اکبر خطاب حکیم الملکی ممتاز گردیده حکیم علی در فنون علم مخصوص طب و ریاضی
 مهارت نامحسوس داشت قرب و دست نوان هر سال صرف ادویه کردی سبیل راه خدای ساخت حکیم
 علاء الدین با فرزند فضل در طبابت ید میفاد داشت مولانا عبدالوحید فرید و سید زمان خود بوده در
 گیلان با مولانا سیراجان لوای سوار ضد برافراخته نور الدین محمد قراری برادر حکیم ابو الفتح ولد مولانا عبدالرزاق
 که در علم طبیبی و الهی سر آمد آن شهر و زمان بود سالها صدارت آن ولایت کرده برادران وی یکی حکیم سیح الدین
 ابو الفتح است که در حضرت اکبری سخن همه کس عرض کردی و مهم جلد بودی بساختی و هر چه از او ظهور یافتی بسینان عقل
 سنجیده بودی و دیگر حکیم سهام که از محنات روزگار بوده دور استود او کمالات مثل خفاستناسی و شوق منهی و دیگر
 صفات ثقه نیز سیه حکیم حافظ ولد حکیم سهام از اکابر امرای بادشاه جهانگیر بوده در شاعری رتبه بلند داشت
 دیوانش متداول حکیم و والی بلطف طبع و حسن خلق موصوف عمرادر که موقوفه صرف تحصیل مشوات اخروی
 گذرانند آخر ایام بر فاقه خان اعظم کوکناش بدرگاه اکبری رسیده مخصوص سلک بندگان شاهی شد
 گاهی شومی گفت مولانا حیاتی بلطف طبع و شگفتگی خاطر و دوست مشرب و گرمی نگاه متصف ابتدا
 سیح الدین حکیم ابو الفتح بگرد و بچویش برآمد پس ازان پرتو التفات حضرت اکبری بروجنات حالش تافت
 در خدمت شایزادای عالیقدر و امرای والاشان مخصوص عبدالرحیم خانخان روزگار مهنا انداخته
 اشعار لطیف می گفته در جنس عشر و الف و در گذشته بابا عبدی پاره از مراتب و مقامات صوفیه
 تیج نموده در روزی در دیشان روزگار گذرانید بعد سی سال بیاحت در قندار بر سر قبر بابا حسن ابدال
 اقامت نموده باقی حیات بسر آورد در عرض و قافیه و سماع بخشی تمام داشته و شولعز و بت می گفته
 حالتی در سلک سادات متظم در تکرینش تعلیق مهارت تمام داشت احوالنا شومیم گفتی قربی بچودت

طبع و حدت فهم مخصوص شعری می گفته قاضی از آنچه نبود خود را افزودن می دانستند در سن الف هجرت آمده
 حسب الاشارة حکیم بهام غزلی گفت فدای همیشه در شیراز بسربرد و آنجا در گذشت طبیعت بچودت داشت
 و شعر بجزوبت می گفت عنایت زرگر از منتظران قاضی نمی بوده میر محمود در زمان اکبر پادشاه پندار و مراجعت نمود
 صاحب طبع صانع بود بابا نصیبی از وطن خود به تبریز رفته حلوا فروشی میکرد بابانغان از چاشنی منقش منقوش شده
 بلا زمت سلطان یعقوب رسانید از آن باز در سلک مقرران منظم گردید و در ربیع و اربعین و شصت و در گذشت نجابتی
 از شود و مهاجرت نمود و در عهد اکبری بهند بسربرد مولانا عبد الخالق از ارشد تلامذه مولانا عبدالعزیز دست
 در او اعلی اش و سبعین و شصت از قندنا بهمدار آمده بعد مدتی در تطلبه را بجهت مند کرده در او آخر ایام بدکن شد و آنجا
 عمر باخر رسانید عشرتی بهند وستان آمده در خدمت محمد امین خان سپه میر جلایر میرد میرد ماسم و دوازده سال
 در حرمین کسب علوم نموده بهند وستان مراجعت کرد و علم طب و ریاضی پیش حکیم علی ریاضی پیش حکیم علی گیلانی دیده در
 احمد اباد گجرات اقامت در زید شاه جهان بادشاه ویرا در غایت بهدارت و طبابت احمد آباد سر فرزند فرموده بعد از آن
 بتقریب در حضور سید و تعلیم پادشاه زاده اورنگ زیب امور شد در آن ایام حاشیه بر مضیادی نوشته بنام شاه جهان
 بادشاه مقرر گردانید و پادشاه زاده در سفر دکن همراه رفته در اورنگ آباد و بعد از آن سهند در سهند و سهند
 و یک در گذشت نامی از لواحق فکر و دین اعمال گیلانست عارف شاعر سرون آنجا است اقا علی و ملا
 حاجی محمد و راب و شفیقی هر یک سخن طراز و الاد استگاه آن خط است قزوین طولش ذماعتش یواز
 شهبازی قدیمت صاحب گزیده از کتاب البیان نقل می کند که قزوین را شاپور بن اردشیر با بکان ساخته است
 اما در لب التواریخ آمده که چون شاپور زوالاکان از زندان بفر بود کنیزی که بر دعاشن شده بود بگریخت تا زمین
 قزوین پیچ جا آرام گرفت در آنوقت باغی کوچک و صومعه بزدان پرستی بود چون در آنزمین لشکر با و پیوسته مبارک
 دانسته فرمود تا شهری بنا نهند آغاز عمارت قزوین در راه ایار چهار صد و شصت و سه سکندری بوده بطالع حوزا و
 حمزه اصفهانی در زمان بهرام گفته و بعضی گفته اند که یکی از کاسره لشکری بچنگ دیلمان فرستاده بود و در صحرای
 قزوین صف قتال دست داده سپه دار کاسره در صف لشکر خود خللی دیده بایکی از اتباع خود گفته که آن کشتن
 یعنی آن گنج نکر و لشکر است کن چون از آنجا بفتح رود داده در آنوضع شهری بنا کرده موسوم بکشتون گردانیده
 عرب موی ساخته قزوین گفته اند در مجمع الزواتب مرقوم که آنشهر دوسور دارد و صف و اکبر اصفهانی شاه پور اکبر
 بنای مارون رشید آنجا بسیار مخصوص چهار مسجدی که در آنها دعای استجاب میشود در آن فضای مقابر پیوسته

و در آن اثر قبری هر چار پارک در دوشکم شود تا بر دگر داند به شود مقابر شهدا و علما آنجا فراوان آنان که شب بزیارت
 آیند نوری بیند که از آن قبور بر آید و باز فرود و در سه فرنگیش چشمه است و زناستان کج بند و در زستان
 نه چون یک شهر تمام شود از آنجا آرد در زمان خلیفه سیم ولید بن عقبه والی عراقین سعد بن عاص را فرستاد و نامش
 آن شهر شود کس بسیاری ساکن گردانید مادی عباسی شهر دیگر در جنب آن بساخت و مدینه موسی نام کرد و الحال
 آن شهرستان داخل محله و چون گردیده ماریه بن زید در آن شهر بساخت و بار و بنیاد نهاد اما بسبب فوت او موقوف
 گردیده وزیر سلطان ارسلان سلجوقی صدر الدین محمد بار در آنجا فرستاد اما در قدرت موغل از آن اثری نماند در گذشته
 آمده که در زمان سابق بعضی از ولایت همدان وری و تمام اهر و زنگان و طارم و در و بار و ساوه و آوه و جهرم
 تعلق بقره زمین داشته و بهترین آبهای قره زمین آب خمای تاشی است و خاتاش زاہری متوکل بوده و در خمای تاش
 بنای این کار نیز نهاد شاه طهماسب صفوی قریب سی سال آن شهر را دارالملک ساخته آبادی تمام در آن عصر یافته
 و اسواق و حمام و دیگر تکلفات بحصول پیوست شاه عباس کاریزی بر آن افزوده که آبش در میان برزن و بازار
 بر آن دارد و بجم موضعی در سه فرسخی قره زمین است در مجرای الزاب معروف که در آنجا کوهی است صور کثیره در رو پیدا
 گویند آن شهری بود و بنصب آبی ساکنانش از انسان و غیره حیوانات سنگ یاخته سنگی گردیدند عین اردنگ از ضیاع
 قره زمین است آبش در آن سهال نوسفتد چون از آن مکان نقل کند آن خاصیت نه بخشد مردش در روش مصاحبت
 در گری سنگامه می آید از آنکه از علم موسیقی با جز مقابر اولیا و اعیان و علما در آن شهر از حد و عدت تجاوز نشل نبیره ماجموت
 و خیر النساء و شیخ احمد غزالی و ابراهیم مستبند و ابو بکر شادان و شیخ نور الدین و امام الدین راضی و جمال الدین عبدالغفار
 و امام جمال الدین بابویه و بر طرفین امام جمال الدین تریقی است که هر که بصدت در میان آن دو گور حاجت خواهر حاجش
 روا گرد و در قبر شیخ علق در محله جوشق و در آن معبره موضعی است کسی بقبور شهدا که دعا در آن سنجاب شود و بچنین مقبره
 خیر النساء و شیخ رضی الدین طالقانی و نجم الدین عبدالغفار صاحب عادی و مولانا نجم الدین کاتبی و در درون شهر شهید
 حسین بن علی بن موسی رضا است مشهور بشاهزاده حسین صاحب نزهت آورده که در قره زمین شخصی خزانه پاره کرده که نوری
 از آن بر آید چنانکه آن خانه روشن شد و تا سه شبانه روز نور آن خزانه می تابست و مردم فوج فوج زیارت میکردند
 ایضا در قره زمین دختری زنی دختری آورده که نیمه زیرین بر شکل دختران و نیمه بالای از ناف در پیکر شده چهار دست
 داشت و دو سر همه متحرک بود و یک یک با پیش از سر دیگر بگرد و قریب به پنج و شش ماه آن بچه در حیات بود و بعد از پنج
 قره زمین گویند که مردم زهرادر قره زمین بمرتب در شیخ غلور از آنکه یک نوبت غریبی بر ایشان رسید چون شنیدند که

عمران است آغاز آزارش کردند فریاد برآورد که ای عزیزان من عمران نام دارم نه عمر چرا میسزایید گفتند تو عمری بالغ
 و نون عثمان ابوعلی شریف شاه از اولاد جعفر طیار اجدادش تریب شصت سال حکومت قزوین داشتند این را
 شرفی کلی از نشان مخلف بوده حاصل باغات و نقیبات و غیره و جوانش بر سال سیصد و شصت و شش هزار دینار زر
 مسخ می شد رتبه مطبخش هر روز سیصد من نان و یک صد و بیست من گوشت بوزن قزوین بود با وجود اینکه قدرت در لباس
 تکلف نفرمودی و نقاش اربع و ثمانین دار بهات جز یک دختری نمانده عجب آنکه اسباب و افلاکش که مخلف بدختر شدند
 در اندک روزگاری تلف گردید و او نقاش بکدامی رسانید شیخ ابوبکر شادان قطب وقت بوده پیوسته بصوالح
 اعمال و سننات افعال مبادرت می نموده امام الدین راضی در نزدین آورده که شبها از پیش گردن او نوری تابش می خاچ
 اطراف خانه روشش شدی نقاش با نقد و سی و یک شیخ نورالدین محمد بن خالد از عظامی مشایخ بوده صاحب
 آثار البلاد آورده که شیخ بنایت بسبب بود وقتی در اسفار بسرای رسید مردم آن حوالی گفتند که آمدن شیخ درین
 سرانجام چه شیرینی برین می آید و جاندار میرا زنده نمیکند از نزد شیخ توکل کرده بسراورد و بنامز مشغول گشت
 بعد ساعتی شیر آذنانزد یک شیخ رسید بنوا بسید شیخ علق با دو نور فضل و نور ظکال بسیاری قید و بی تکلف بود گفت
 چهار گروه بهترین مردمند عالم عالم حکیم گو یا عابد مجرب و اعظامی طبع شیخ ابوالعلی ابویان درگزیده مسطور که در
 دمشق یکی از خدایان نهال عمرش از پا در آورده مردان حق کالبش بفرزدین رسانند و مردم قزوین بر آن موضع
 که در واقع دیدند مزاری ساختند شیخ سعدالدین قتلخواجه خالدی بسیار بزرگ بوده و بیکت او خلق بسیاری
 از بت پرستی باسلام آمدند شیخ شرف الدین طویل ابتدا اعمال بوده در ظلال احوال بصلاح و سدا و تقوی موصوف
 گشته معتقد می جهان گردید ابوسعید بهادر خان را بوی ارادت تمام هم رسیده همیشه بزبانش رفتی و از صوابدیش
 تجاوز ننمودی ابوالحسن زاهد سی سال صائم الدهر بوده انظارش نان و نمک در سیصد و چهل درخت بیالم بگشاید
 محمد بن زید بن ماجه در علم حدیث و تفسیر و تاریخ مابر بوده سنن ابن ماجه یکی از صحاح سته است شیخ نجم الدین عبدالغفار
 الشافعی مصنف حادی فقه و لباب و شرح لبابست در شصت و شصت و سه در گذشته عبدالسلام بن
 محمد از اعظم علمای معتزله بود تفسیر کبیر در سیصد جز و نالیف نموده در چهار صد و شصت و شصت یکمان جاودان شناخته
 امیرالدین نصیر بن عزیز الدین در عهد سلطان محمود سبکگین مشغول استیفا مشغولی داشته و استیفا عراق بود
 مفوض بوده مستوفیان قزوین بدو میسرند آخر استیفا خواستنج رفت و روز کار بجاغت گذرانید تا در استیفا
 منول بقتل رسید امام الدین ابوالقاسم عبدالکریم از فضیلت زبانت از تصنیفاتش شرح کبیر و صغیر و محرو

ترمین بین الجهور مشهور است سید الدین عالمی بنجر بوده نسبتش بقبیلہ مرزبان می بود و در ترمین مسطور که سببی
 از منار که در جوار خانهای ایشان بود آوازی برآمد که حقی با اهل المرزچهل دانشمند معتبر در آن شب از قبیلہ ایشان
 درگذشتند بعضی این ماجرا را از نسل وی میداند امام سعید با بویه را ضمنی بسیار بزرگ عالیقدر بوده خاقان برج دی
 کرده در تازی و فارسی اشعار بسیار دارد مولانا نجم الدین عمر کاتبی در حدیثی که خواجه نصیر بر صد بستن مشغول داشت
 او را بر اذن طلبید تا آمد و کند و صحبتش خوشن کرد و در دیباچه بیخ نام ویرادر غایت احترام ذکر کرده از تصنیفاتش متن
 شکیه است که بنام خواجه شمس الدین محمد نوشته و حکمت عین که کشف است که شرحی است بر مخلص امام مخزومی صاحب
 الدقایق افتخار الدین محمد کبری فاضل صاحب دیبچه بوده از اصناف ادبک سعید محمد ابی نصر چون در ترکی
 مهارت تمام داشت هر آینه در دولت موغل بسیار بزرگ گشت و کتاب کلید و دمنه را بر زبان موغلی و سندی
 با و نام را بر زبان ترکی نقل کرده بخدمت او کنائی قان شد و در آنحضرت منکوتان آن با برادران و عزادگان
 پیش او تعلیم گرفتند چون بادشاهی منکوتان رسید حاکم تمام ترمین شده اطلاق معرظ پسر سائیده از برادرانش
 امام الدین یحیی ابتدا حاکم ترمین گردید پس بر تمام عراق عجم حاکم شد آخر قریب ده سال بر عراق عرب
 نیز حاکم گردید و برادر دیگرش عماد الدین چند سال حکومت ما زنده ران نمود و برادر دیگرش رکن الدین
 در کرهستان سالها حکومت نمود ملک رضی الدین بابا با و نور فضل و شباعت در حضرت البقای خان بسی
 موز زیسته سالها حکومت دیار بکر کرده بعد چندی معزول شده امیر جمال الدین اخنشی بجایش رسید شاعر
 پیکار بود جمال الدین رشق القطنی در ایام سلطنت اباقاخان بسن نوزد ساگی و نوات یافته مشهر
 ای زرتوی آنکه جامع اللذاتی و محبوب خلایق همه ادقانی و بیگ نه خدای تو و لیکن سجده استار عیوب
 قاضی الحاجات و قاضی نظام الدین عثمان در عهد ارغونخان احوالش بطراز هنرم و فضیلت سطرز بوده
 شورانیک می گفته مخز الدین شیح اندر ستونی در سلک نویسندگان خواجه رشید الدین دولتدش
 خواجه غیاث الدین محمد انتظام داشت و گاهی شومی گفته حمد اندر ستونی برادر شیح اندر مخز الدین
 اباعن جد این سلسله یعنی نویسندگی و سیاق دانی نام او است از تالیفاتش تاریخ گزیده است که بنام
 خواجه غیاث الدین محمد وزیر نوشته و مورخان او را با تشبهاد آورده و دیگر ترتبت القلوب است
 احیاناً شونیز گفته سراج الدین قمری اغلب سراجی هم تخلص میکرد اتمد در سلک ملازمان ملوک خراسان
 و ما در ایام النهر بنخر طابوده چون بوطن مراجعت کرد از نویمان محفل سلطان ابو سعید خان گردید و یوانش

مستداول بجاوالدین شاعریت که نزد بهای سخن او کلاهی سخن دیگران بی قدر واقع عمادالدین عماد
 شادروان شرف و نظم بوده عبیدزکائی دولت شاه در تذکره آورده که دی ابتدا رساله در علم بیان بنام شاه ابو اسحق اینجو
 تالیف نموده خواست که بگذراند میسر نشد کثرت دیگر برین قصد متوجه گردید صورت گذراندن ندید بنا بر رواج بهزیلی
 گفتن رجوع آورد منتهی کس چون همی بر دم این کبر راسته بدو کس همی گفت ای یار چیست به سرت سپرد و تن و
 جان در دست عبادت کیانی که گاه هست کس گفت که کبر را خوش انگیزه انده و آن خایه بزی را و خوش آویخته اند
 کوی که مگر ز فزونی سست پایش و در قالب آرزوی ما ریخته انده گیرم که ز درد کون شده تاب زده است به سسر خوش
 زده است و باره تاب زده و در جوجه کس همی برش کان خلوت به جانی است مزاج و خنک آب زده و ایضا در شعر
 سخنان شیرین و نکات نیکین دارد که مذکور نسخ است مولانا محمدالدین کرخانی جامع فضائل صوری و معنوی بوده
 بنابر استی سلیقه و درستی اندیشه شعری گفته در ویش و یکی دیگر محمدا لیت از قزوین اگر چه بخت مالی مشغولی
 داشته اما شورش و رغایت جودت بوده امیر نظام الدین علی شیر در مجالس النفا نس آورده که نام اجمال شعرو
 شاعری شعور واقعت از جانب عراق بهتر از اشعار مولانا در ویش نظمی نشنیده ام مولانا عزیز الدین سامی قزوینی
 بپدرش ملا احمد ترک شو گفتن کرد که از سبب آن استفسار کرد و نگفت در جوار استاد خشت مالی است شرم می آید
 که از دشمن کشم گویم سلطان یعقوب آوازه اش شنیده طلب داشت و بتغریب و ندی مخصوص گردانید در تاریخ صبح صادق
 آورده که وقتی در ویش بمرات رفته سلطان حسین میرزا با معنی مجلس داشت در ویش از مرآب خود را ببلغ رسانید و پنهان
 بیستاد سلطان گفت کیستی گفت آمم گفت آب شوک می باشد گفت چون شمارا دیدم بچ بستم مرزا اشرف جهان شرف
 سیحی حسینی قزوینی دل قاضی جهان که قریب پانزده سال ز نام امور ملک و مال شاه طهماسب صفوی در کف او بود آثار بود
 یکی جریان نهر کر بلاست که ابو نصر حسین بادشاه قریب ده هزار تومان صرف نمود و بدان موفق نشد مرزا اشرف جهان شرف جهان بود
 از فنون فضائل واقف و لادش صبح چهارشنبه بر دهم ربیع الآخر منهد و در شام یکشنبه سفیدیم و یقیده منهد شدت
 در وفات یافت آه آه شرف از جهان شده تاریخش شده خلف الصدقش امیر صدر الدین محمد مکان آباد اجداد
 بشروع یکنامی روشن داشته بجز قابلیت خصوص در علم موسیقی و ادوار ما هر بود در شاعری خوش دستگاه زکیست
 قاضی روح الله برادر قاضی جهان با و نور دانش و کیاست در قزوین مشرب و طبیبان و کبار بوده گاهی شومی گفته
 میرزا قوام الدین جوهر الخطاب باصفهان پسر میرزا بدیع الزمان بن آقا طاهر شهر است در آغاز شبانه بیست و نه
 آرد و بسید علم خویش میرزا غیاث الدین علی بعبادت زمین بوس عرش استیابان منصب و بستی یافت و راضی نشد

ترک آمد شد درگاه نمود استغاثش بر خاطر اقدس گران آمد کمال تباہ رخصت بنگالہ اش فرمودند چون با کبر آباد رسید
 بخدمت مولانا قاسم گامی شناخته مولانا پرسید از کجای آئی و کجا سیروی با جرات گفت قضا دران ایام آب و موائی بنگالہ
 موسوم بود کسی را اگر گناہگار بود بنگالہ میفرستادند مولانا گفت تو جوان حیف می آید که بنگالہ روی گفت چاره ندارم توکل
 بر خدا کردم از روی طبیعت فرمود زینهار توکل بکن کن این همان خداست که جلگه گوشه پنیر را در دشت کر بلا شهید ساخت
 با بکله چون وی بنگالہ رسید خانجهان حاکم بنگالہ رسید خانجهان حاکم بنگالہ بهای درگذشت و نظرف خان بکایش منصوب گردید
 شورش معصوم کاملی و بیانی شدن فاشلان بیان آمد نظرف خان را شهید ساختند مرزا جعفر و خواجہ شمس الدین محمد خوانی و
 اکثری بسند های درگاه بخالفان موافقت نمودند درخت حیات بساحل سلامت کشیده در فتنه و استلام قدسی استان
 دریافتند از نیک بخواری او را از درگاه رانده بودند و باز خود را بر گاه رسانید بر خاطر حق شناس پسندیده آمد و در اندک
 مدتی بقطاب آصفیانی رسید در حضرت اکبر کار نامی بزرگ کرده بکرتیه بر سر رانان که خود را از نسل کسری شمردی لشکر برده
 نظرف شد کرت دیگر بر سر افغانی که میان پشاور و جلال آباد و سد راه بازار گانان شده بودند شناخته متاصل گردانید و چند
 سده و شش سال اسفند یار بهال را امیر آورده و پنهن مصدر فتوحات عظمی میگشت و با قطع از بسند ممتاز میگردد تا بر صد
 وزارت معهود نمود معرفت معادیر او و صاحبش ماورای اندیشه اندیشه از دست کسی گفت هر چه بین در بدیهه نفیهم تشریح و معنی است
 شوی در بحر خسر و شیرین و اشعار دیگر بوزن تمام گفته آقا ملا بصفیه خاطر و تزکیه نفس و نجابت و لطافت ذات و صفات
 متصف در کفیل کمالات نقصان و تکمیل اسباب بزرگی عدیم الشل زیسته بانکه از علوم متداوله بهره گرفته آن قدر بجزه از شوق
 داشت که آن نقصان را این مزیت تدارک واقعی کرده گاهی بدیهه اشعار نیکو از دوار و دیگر و امیر کبلی از سادات
 سین قزوین است از علوم عقلی و نقلی بهره کنش داشته درین تاریخ فرید عصر زیسته از ابتدای عهد حضرت ختم المرسلین تا زمان
 اش که بنص و شصت و دو بوده از وقایع بر سال که از دیر پزندی خبر میدادی و تاریخ تولد و وفات اکثر سلاطین و وزرا
 و شایخ و علما و شرادر ذکر داشته کتاب لب التواریخ از تولدات اوست هفتاد و هفت سال عمر داشت بواسطه
 سنن حسب زمان شاه طهماسب یکسال و نه ماه محبوس مانده همدران حال شب پنجم بیت و سیم حسب در بنص و هفتاد
 دو و در گذشت گامی بشویم می پرداخت امیر عنایت الدین علی ولد امیر کبلی در حضرت اکبر بقطاب نقیب خوان
 موز شده در تاریخ خوان و خط شناسی و دیگر صفات گزیده همان غار دقاصی حسن با و نور فضل بشرت ذات
 و محاسن صفات موصوف سالها منتب سده علیه اکبری مانده در عهد جهانگیر با یالت گجرات رسیده آنجا در گذشت
 اعیاناً بهره همان را بکلیه نظم با حسن و جمی آراسته عزیز می بزیور فضل و لطف حفصائل عزیز می حواطر اند و خسته

صاحب دیوان و چند نسخه است مثل گل دل و دو جلد القناعت و صحیفه العشق و رساله منظومه رمل در عهد اکبر سنده آمده
 بقصدی اشتغال دیوان شده بسبب آن سالها محبوس مانده در گذشت میر عزیز عزیزی در قزوین بسیار شکر میگفتند
 در آنها از مخصوصان و مجلسیان میرزا اشرفیجان میرز سید با درویش و یکی صحبت کرده زرش تسبیح و سینه دشمنان قاضی احمد
 غفاری از فرزندان امام نجم الدین عبدالغفار صاحب عادت است که مذکور شد ازین سلسله همیشه مردم نافع و نیکو طبع
 بر خاسته اند نامبرده نافع و مورخ خوش طبیعت بوده کتاب گنارستان و جهان آرا از دست در پایان عمر سرچین
 نموده بعد از مراجعت بسال هند و بنفاد و پنج در بندر دیل متوجه عالم بان گردیده اعیاناً بشهر دافنی شاه قاسم
 فنی خلیف الصدق مولانا عزیز الدین حبیبیت که آثار فاضلش که چون شعاع آفتاب تابان بود طائفه جلیله از اولاد
 مزین از اولاد مرشد اساکین شیخ نور الدین محمد بن خالد که ذکرش گذشته مولانا عزیز الدین در اقبال مرشدی
 می گفته پس از آن تارک شده بعضی سبب ترک را پسندیدند جواب داد که استاد خشت مال در جوار من از من بهتر شکر
 سیگورید مرا شرم می آید غرضش در ویش و یکی بود در تسبیح و سینه دشمنان در گذشته مولانا ادبیم شمش از موضع خیابان مضاف
 قزوین در سلک اهل انشا نظم بوده در اکثر خطوط غایت جودت داشت گاهی شومی گفت نشی در گاه شاه اسماعیل ماضی بوده
 در دست قزلباش بنظر تشنه مغتول شد مولانا هلال بدری بوده بر آسمان کمال بر منی اشعار طبیعت و مجموع طبع خوب
 گفته مولانا اسماعیل بخشی تخلص بود فوراً منم حسن ترکیبت مخصوص بوده از مستقدان زمانه است شومواری گفته
 میر محمد کر بلاتت لسان و حدت طبع القفا داشته روزگار بفرغت گذرانده اشعار بغایت جودت انشائی نمود
 و راه طبیعت هم میرفت اسد بیایک بلطف طبع و شگفتگی خاطر موع مجاست اهل طبع و اصحاب منم بوده اشعار جریبه میگفت
 در سنده آمده سالها بدرگاه اکبری ماند و در سلک ملازمان جهانگیر انحراف یافت و در او اعراض حال بیشتر و خان خطاب یافت
 مولانا مراد در ویش نهاد بوده در حق هر که بر چه گفته تیر بهت حوزده در حق مولانا احمد سعیدی که در مجلسش قیام
 نموده گفت مننه ای مولوی از کبر و مانت کننده هر که که کند بر تو سلام این بنده و چند آن حرکت کن که از روی قیام
 معلوم شود که مرده یا زنده سعید نور افشار مستحق در پیریزگار بوده بکلم ارت شومی گفت خواجگی بلطف طبع حسن
 محاوره مخصوص بوده همواره نکات شیرین میرز خضری بکودت طبع سلیم شاعری با نام است قزوینی عطار شاعر است
 روشن ضمیر پیش و کانش مجمع ارباب نظم می شد جذبی از شاعران مشهور است گاه گاه شومی در غایت عذبت انشا
 بکرده حافظ صابونی بزبان قزوین اشعار بسیار گفته محمد شریف ایزدی ایلیتی داشت و نظم اشعار
 می برداشت سک لوند از انالی قزوین آسی باسی داشته گویند عالی از حالتی هم نبود با وجود جودت نهایت

گرمی دارد و گاهی غلط کرده لوازم فصاحت را بجای او برده اند بصفت ظرافت در مجلس شاه عباس ماضی راه می یافت
 روزی عیسی خان تورچی باشی از در خانه اش گذشت و حسب تکلیف بنشینتگی بیک طرف دروازه خوابیده
 بود کسی خان پرسید این سنگ چه منصب دارد گفت تورچی باشی است **۵** سن آدم بکویت تو شکار رفته بودی
 تو که سنگ نبوده بودی بچه کار رفته بودی **۶** نظام کلان غلبه طرفی و هرزه گوی با خاص دعام پسر شهر و مقام
 مربوط بود بنا بر موزون طبع گاهی ارواح شورا در شنوئی آورد مولانا مکارم بسیار گرم سخن است تفریب
 شرمی گفت مہمی قزوینی لقب بامیر محمد روی لادبالی از زق چشم بود و با بامیر انخان بسری در روزی بر جوان
 سفره می نگریست خان گفت این خرمه را چرا بر روی زبان جوان دوخته گفت بجهت دفع چشم زخم خان را خوش آمد
 صلوات و **۷** مقصودین فضل اللہ صاحب دیوان است در سندا آمد و تجارت میکند در سیح و سبعین و استعمات
 میان آگره در گذشت نورس قزوینی نامش رشیده است بولایت دکن آمده در خدمت شهباز خان از امر
 عادل شاه سیرد و حیدر میر نظام از غزه نزدین در اجد شرای شاعرین است در سلک ارباب اعتبار و وزارت
 مجلس نویسی خلیفہ سلطان قیام می نمود کلیاتش قریب سی هزار بیت است میرزا رضا از نوای قزوین بود
 در خدمت شاه عباس ماضی تفریب داشته عزیز الدین سامی ولد شاه قاسم قہمی از طائفہ جلیہ قزوین است
 فاضل مدرس شاعر صاحب دیوان بود در دست خمسین و استعمات دفات یافت سلطان فخر ایامی در سکونت اہل
 فقر بولایت بندسیر کرده بامیران بازگشت و از شاه عباس ماضی وظیفہ یافت ارادہ توطن شہد مقدس نمود
 اما بطلب ناریدہ وظیفہ عمرش منقطع گردید در شریعہ خواجہ حافظا میکرد و داعیہ ہسری میداشت سیرتی محمد حسین
 نام غفای قزوینی شاعر خوشنویس بود ہمہ آمدہ در ملازمت شاه زادہ پیر ویزین جہاگیر منصب سرافراز گشت
 و بعد فوت او چندی بہ بنگالہ و چندی بہ ہند اقامت گردید پس از مدتی زیارت بیت اللہ رفتہ سالک محمد ابراہیم
 نام سالک سلک سمندان بودہ مل و صفغان گذرانید آفرینند آمدہ بواسطہ رابطہ کلیم و قدسی جمعی ہمہ رسانیدہ
 بوطن شد سیر عمار و از شاہیر خوش نویسانت بعضی اورا در شریعہ بر میر علی ترجیح دہند شریعہ خوب گفتی مطلق با بابا
 حسین نام حریف ظریف بود بوزی زنی جمیلہ بکرتی ناشائستہ گرفتار آمد حاکم فرمود تا اورا از سار بلند بندازند
 مطلق حاضر بود گفت زن مرا بجای او سیاست کنید و اورا بمن سپارید و اعطای سیر زار فیج نام از سقہ ان زبان
 بودہ در شریعہ نظم بجانہ زینت شاہد استمد او ش کتاب ابواب الجنان است و بس مائقی و یارک عماد نام کہ از
 طبیب زادہای قزوین بود بہرات سکونت داشت و موسوی ضیاء الدین نام و میرزا اکبر و پیری سوکلو

قزوینی

قزوینی صاحب دیوان معروف که لغوی خوب می کشید تلاش تماشای تقادیر پری طلعتان فکر معنی میکرد و رساله ترتیب
 داده نامش صورت معنی کرده و جعفر و صیرتی و سالم بیگ که در شیراز تکمیل کرده به تبریزی نشست و مثنوی
 مهر و وفا و یوسف مزینا و شاهنامه گفته و شرمی که خیا با پیری صاحب جمال بوده و مقتضای جایش شرمی تکمیل می کرد
 و معاصر شاه عباس است و طبع و طبعی که طبایخ بوده و شاعران مخلص را کبریا نش می رسیدند از دست سیخ طبایخی خود
 بهره می رسانید و طبعی شاعر و حکیم شفاقی هر یک از بیخ کلامان نیکین بیان آن زمین رنگین اندام بھر طولش فال عرضش بود
 شهر قدیمی است که بنام دین سیادش آباد کرده قتل شاه پور ذوالاکتاف است بنا نهاده دارای بن و ارباب قلعه از
 کل بنا کرده اما اسکندر با تمام رسانید و ولایتش بیت و پنج پاره ده دارد مردم حذب از و بر خاسته اند ابو بکر
 بن طاہر از افران شبلی و کبار مشایخ است از دی پرسیدند که حقیقت چیست گفت همه آن علم است پرسیدند
 علم چیست گفت آنچه حقیقت است هم از دی پرسیدند که درین راه بچه طریق زیم که رنگار با شرم گفت آنچه گفتند
 کن کن و آنچه گفتند کن کن و فاشن سبید کسی کمال الدین ابو عمر بطهارت اصل و نسب و نور نقل و ادب
 مشهور بوده سالها وزارت سلطان در سلطنت دولتش سلطان طول سلجوق نموده نظام الدین بن سعد الدین
 باصابت رای و صفای ضمیر مضمون وزارت سلطان تکمیل گردیده سعد الدین دولت پور وزارت ارغونخان نمود
 اشیر الدین فاضلی بوده که از رشک حدت طبعش فلک اشیر چون گندم در تپا به تفتیده اشعار روشن دارد و فریج الدین
 در سلک اعظم علمای منظم مواره بتالیف پرداخته متن اقلیدس در رساله حساب از تصنیفات اوست در گزیده آمده
 کردی چندی مضمون مجلس غازیخان بوده آفراسیاب نموده بجاییت در عزت بکرمان عمر سیر آورد و بشو گفتن و
 شنیدن سوغ زبیه کمال الدین نیکو قرچکیت بوده جمال صفات از مشاط استعارات او زبیت وانی می یانند
 هر کسی بحصال حمیده و افعال پسندیده موصوف همیشه در سیرات بجزمت احتسابت همت بر تشییت امر معروف و نهی
 می گماشته و گوهر نظم خوش می سفته آفریننده مار زفته در ثمان و ثلثین و شمانه در گذشت مولف گوید چون این نام نرگس
 آمده اگر این صاحب طبع بان نسبت بر تکمیل گزیده باشد زهی موافقت تدرومی خواهر زاده نرگس است در بدایت
 حال بر دم شد و با حوزند کار موافقت افتاده عمر بالسر بر پس پند و ارد شده با خانخان بیرم خان در خود پس از و
 منظور نظر خان اعظم شده بدرگاه اکبری پیوست مرصع خان اعظم و اولاد اجدادش بسیار کرده مثنوی و مثنیعه نام این
 عباد بنام اعظم خان کوکلتاش و دیگر حسین یوسف بنام یوسف محمد خان گفته فائق از خوشش گویان انجام است
 زرخان نخست شهری بانام و نشان بوده اردشیر بابکان بنا کرده در استیلا ی موغل خراب گردید الحال

شهری که چک است او صد باره ده دارد از مردمش احمی مزخ می‌شود ابو العباس نهانندی بوده در سال
 پانصد و پنجاه از دنیا رفته قبر وی در زنجانست گریه داشت بر گاه همی بهمانان بخانقاهش آمدندی بعد در یک بانگ
 کردی خادم خانقاه بعد در یک کاسه آب در و یک انداختی یک روز عدد بهمانان یکی از عدد بانگ زیاده
 بر آمدن بگردنگر به در مجلس آمده یک را بوسید پس بر یکی از آنها بولی کرد چون قمص کردند از دین بر گمانه بود
 گویند روزی خادم مطبخ مقداری شیر در و یک کرده بود که پایی اصی بستیر و بیخ پزند ماری از راه دودکش
 در و یک افتاد گریه آنرا دیده گرد و یک می‌گشت و بانگ میکرد و اضطراب می نمود خادم بخیر خبر میکرد و دوری از دست
 چون خادم بچو به متوجه نشد گریه خود را در و یک انداخته ببرد چون شیر در بیخ بر نهند ماری سیاه از او بر آمد شیخ فرمود
 چون این گریه خود را ندای درویشان ساختن ویرا در قبر کنید و زیارتگاه سازید صاحب هفت اقلیم گفته که هنوز قبر آن گریه
 ظاهر است و مردم زیارتش می کنند خواجه صدر الدین از قاضی زادگان آن ولایت است در او اهل ملازمت
 طهارت نوبان نموده هر چه بپوشش آمد در وجه انعام سادات و علما و مشایخ بقصد اسفردت می نمود چون کنهاتون بر صدر
 دولت نشست ویرا اهل منصب صاحب دیوان و صدر جهان مخصوص فرمود و انعام آل طهارت زین دوتون دگور که در
 یک تومان لشکر بران منصب افزوده دینی مجلس از بدگویان بر لوح ناظر المینان گذاشته که صاحب دیوان اموال مقتضای
 رای نمود و حق می کند آن بادشاه ذوالعاطفت آنرا نشنوده بتازگی حکم بر بیخ نفاذ یافت که از کنار آب آموی تا حدود
 مصر اختیار صدر جهان باشد قطب الدین احمد برادر صدر جهان بوده در زمان کنهاتون خان اقصی القضاة در ولایت
 سو قنات مالک محروسه بود و حواله رفته کنهاتون خان سخن تری اولاد بهلا کو بوده سه سال سلطنت کرده قاضی مهابد الدین
 بازا افضل مای زرین و شورماند شیرانگین دهشته کمال الدین از صاحب کمالان آن مکان است از قصیده که در جرح
 خوابه نصیر الدین طوسی گفته معنیوم میشود که ساعشش بوده سنجاس و سپهر و در که طولش فسخ از و عرضش لزم
 می باشد در اول دو شهر مسموم بوده در فترت موغل عزاب شده اکنون از سر یک بقدر دینی مانده قبر او غونخان
 در کوه سنجاس بولایت انجرو در واقع در چنانچه عادت موغل بوده پنهان کرده بودند دخترش زن المجاتون خان گور
 پدر آشکارا کرد و آنجا خانقاه ساخت انجرو در از مسافتات سپهر در دست در جنوب سلطانیه یک روزه راه
 و موغل آنرا مستور لقب نام کرده کینه و بخت بر بنای آن گذاشته در آن موضع مسرای است و در محن سرچشمه است
 بقدر دریاچه بر قدر سی کرده بقدرش نرسیدند و در جوی آب بزرگ هر یک بمقدار آسیا کردی از آنجا بیرون می آید
 چون پیش آنرا می بندند آب حوض زیاده میشود و چون میکشند بر تر از خود جار است و در هیچ موسم کم و زیاد

می باشد مردش شیخ ضیاء الدین ابو نجیب عبدالقادر سهروردی در ظاهر با وطن تمام بوده نسبتش
 در طریق بابام احمد عزال میرسد از اصحاب وی نقلست که روزی با شیخ در بازار بغداد و بدر و کان مقابله
 رسیدیم گو سفندی آویخته بود شیخ ایستاده گفت این گو سفندی میگوید من مرده ام نه کشته قصاب از آن سخن بیفتاد
 و بهوش شد چون بهوش آمد بهای شیخ افتاده تو به بنود عمده السالکین شیخ شهاب الدین ابو حفص
 عمر بن محمد البکری السهروردی از بزرگان اولیا بوده و انتخاب وی بمش ابو نجیب میرسد بسیاری از مشایخ
 را دیده و مدتی با ابداللان در جزیره عبادان بسر برده و در آنجا بصحبت خضر رسید شیخ عبدالقادر گیلان ویرا گفته
 که انت آخر المشهورین بانواق اورا تصانیف بسیار است مثل هوارف و شیخ الضاحی و اعلام المتقی و غیره وی
 در عصر خود شیخ الشیوخ بغداد بوده و از باب طریقت از بلاد مدین و نزدیک بوی آمده کشف مسائل مشکوئین و نذر گزیده
 آمده که مستقر خلیفه را گفته که شیخ شهاب الدین در دو رکعت نماز ختم قرآن می کند و هر روز چهار ختم و طیفه دارد
 خلیفه است اما آن قرئت حاضر ساخت و از مودن وی نمود و در کم از سه ساعت ختم قرآن کرده چنانچه از شش اشراق قرئت
 هیچ فرنگذ است تا پنج ولادتش جب بالفردی در نه نوبت ششصد و سی و دو اکثر شود و در این ایام تصانیف پرداختند
 شیخ شهاب الدین المقبول سهروردی یکی بن حسین نام در حکمت مشایخان و اشراقیان کامل بود
 و در هر یک تصانیف لافیه دارد از دست مثل تعقیبات در اصول فقه و تلویحات و کتاب بیاض و حکمت اشراق بعضی
 ویرا منسوب بسیمیا داشتند چنانچه حکایت کنند که روزی در سفری بزرگانان رسید خواست گو سفندی بجز و مضائق کرد
 اصحاب را گفت شما گو سفندی بپرید چون یاران رفتند وی عزم و دیدن کرد ترکمانان دستش گرفته کشید دستش از شان
 جدا شد در خوان روان گردید ترکمانان دست پاچ شده دست را انداخته بگریخت شیخ با دست درست بر رقیبان
 پیوست و در تاریخ امام یافعی آمده که ویرا با اعتقاد حکمای متقدمین تبسم داشتند چون بکلب رسید علما بقتل وی فتوی
 دادند و کشته قتل ویرا در حبس بختاق جان گرفتند و بعضی گویند قتل و صلب کردند و قولی آنکه طعم از وی باز گرفتند
 تا جان داد عمرش سی و شش یا شصت بوده در سنه منس و ثمانین و شصت شمسی الدین طاہر سنجاسی شمس فلک
 بنو عجائب جریخ انخر بود اشعارش پر عالی و از عیوب ابنای حبس خالی طارم علی نزه با طراوت است بر جانب شمال
 سلطانیه بکروزه راه صد پاره ده دارد مولانا علی طارمی تخلص برادر زاده مولانا صادق محدث که
 صیت او بر حسب سبقت داشته مولانا علی در ابتدای جوانی از وطن بر آمده عمر او در سنه و کابل بسر برد پس بولتان
 رفته نه سال در آنجا کن شریف کسب علوم متداول نمود و اسناد عالی حاصل کرد کثرت دیگر مراجعت بهند نموده در دفتر

هایونی روزگار بکام گذرانید و در گذشت میرو دست نیز فارغی تخلص میکرد بایون بادشاه بوی عنایتی خاص
 بود قاضی محمد دوست نام پسر بر دست طایفه است از ماد جان اکبر بادشاه بوده سنجار از عجایب
 البلد است که سلطان جلال الدین ملکشاه چون بآن موضع رسید کینزک داشت عامله و بوقت نزع رسیده همچنان گفتند
 امروز نظرات بدنه اگر ولادت فرزند شود و فرزند بادشاه عظیم القدر باشد سلطان فرمود و تا کینزک را معلق داشتند
 روز دیگر بوقت مهو و سلطان سجز بود آمد لهذا آنجا همی سنجار شده در آنجا حما چنانکه هیچ جان حاصل مثل آن
 نیست و کوهی که کشتی نوح بر آن فرود آمده نزدیک آنست **سلطانیه** از ابنیه الی متوفی است آنرا مرجع وضع
 کرده حول هر دیوارش پانصد گز قرار داده و دیوار قلعه از سنگ تراشیده چنان و بعضی گردانید که چنان سوال
 بغز اقبال تر و در بر و نو اند بفتح آن بادشاه کند است هرمان صورت قطرش صد گز ارتفاعش صد و بیست
 گز همچنین گنبد بنا است تکلف در عرض چهل روز با تمام رسیده بعد اتمام عمارت گفت تا اکار و داخل عمارت
 و شایخ هر بلاد از ممالک مورد سیر جمع آمده در مجلس سازند که سبب قدم و نفوس نشان آن عمارت را شرفی
 حاصل شود شیخ صفی الدین اردبیلی و شیخ علاء الدین و در سمانی از آنجا بودند چون طعام کشید شیخ علاء الدین میل
 فرمود و شیخ صفی الدین تناول نکرد بعد مزاج گفت در بزرگی هر دو تان شک نشان ضلالت است اگر طعام من
 حرام بود علاء الدین چرا میل فرمود و اگر حلال صفی الدین چرا نخورد شیخ صفی الدین گفت ایشان بخورد و بجز مباحات
 هر چیز از بکویت نرود شیخ علاء الدین فرمود که حضرت ایشان شهبازند شهباز بر طعم نمی نشیند بادشاه از اعتقاد هر دو
 بهمدیگر خیلی محفوظ کردید **شاه طاهر** از سادات خواندیه سلطانیه است بخدمت شمس الدین مقری علم آموخت
 از نیکان عصر بوده آباد اجدادش در خدمت سلاطین وقت همیشه سوز بود و حسب فرموده بادشاه وقت
 در سلطانیه اقامت گزیدند شاه طاهر در سلطانیه متولد شده در مبادی رشد بکاشان آمده در اندک زمان جامع
 علوم ظاهری و باطنی گردید شاه اسماعیل خواست که صدارت بوی تفویض نماید جمعی حسد کرده بمذیب باطله اش متهم
 ساختند بادشاه بکمال بوی تنویر گردید خواست بجزمت نماید وکیل السلطنت میرزا شاه حسین که از معتقدان بود ویرا
 خبر کرده در سال نهم و بیست و سه از کاشان بدکن آورد در خدمت بر مان نظامشاه بنده یک نصب و کالت یافت
 و خطاب نظامشاه از جانب سلطان بهادر گجراتی هم بسی او کجبول پیوسته بان مثل از صحبت فضلاد اهل کمال خود را
 معطل ننانند نظم و نثرش چون نظم جو ز او نثر نثره روشن آفاق است در اشعارش و تسننات در گذشته آذربایجان
 دلایین است مشتمل بر بلاد مشهوره منسوب بملک آذری بن ایران بن اسود بن سام صاحب گزیده از حمزه صهبانی

آورده که بعد شاپور ذوالاکتاف مردی آذربایجان نام در آذربایجان دعوی پهنی کرد و کس بسیاری از اهل دیار
 بدو گردیده ستان گشته شاپور او را گرفت و بعضی از فلزات بر سینه او گذاخت ضرری با او نرسیده بیشتر از پیشتر
 مردم متحدش شدند او مردم را بر سیاست تزلزل میداد و اباحت میفرمود بعضی آبادان آذربایجان بنام
 او دادند هزارس در میان ولایت آذربایجان جریان می یابد آوردند که هر کس پیاده از آن نهر بگذرد و پای
 خود بر شکم باردار نهند وضع حمل بر او آسان شود ایضا در نواحی آذربایجان چشمه است آب همان ازان بیرون
 می آید و چون کسی را حاجت بخت سنگی افتد قالب خشت آبجا برود آب در قالب می گذشت سنگی تگون گیرد
 دارالملک آذربایجان اول مرقد المال تبریز است تبریز طولش فب با عرض لاج با معظم ترین شهرهای آذرب
 بایجان است و ملک ایرانت چنانچه مذکور زبیده خاتون زن نارون رشید و دختر ابو جعفر منصور و دانستی
 در شهر رسنه و ناته آن شهر را بنا کرده و بعد از چند که بسبب زلزله خراب گشته در زمان متوکل عمارت یافت
 و باز رو بویران نهاد و همچنین چند کت می ساختند خراب می گشت تا در عهد الواثق بالله بقرار داد حکیم بطالع عقرب آن شهر
 را بنا نهاد ازان باز تا حال از زلزله خراب گشته بعضی گفته اند چون کاریز بسیار در اطراف شهر احداث
 شده و منافذ زمین کشته گشته بخارانش مقبس نمیکرد که زمین را بکوت آورد و زنگارستان نوشته که ابو طاهر
 بنجم شیرازی در ایام حکومت امیر سودان ابن محمد البراندی که از طرف القائم باشر بود در تبریز وارد شده
 حکم کرد که شب آدینه چهارم صفر ثلث و ثلثین و اربعمه میان شام و حبش زلزله عظیم می شود و این شهر خراب میگردد
 اکثر مردم در آن شب بکوه سرخاب رفته نظاره شهر میکردند که بیکبار مقارن وقت سه بود زلزله شد امیر ناخر کرد
 در سفر نامه خود آورده که وی در آن تاریخ در تبریز بود و حبش بیرون رفته اندزاده از چهل هزار کس تلف شدند
 پس از سن اربع و ثلثین و اربعمه تا خمس بطالع عقرب آن شهر را بنا کردند حکیم مذکور گفت نهد خرابی زلزله میکنم
 اما متعهد سیل نیست تا حال همان بناست در تبریز در عهد سلاطین چنگیزی دارالملک گشته بتدریج چندان عمارات
 از مساجد و مدارس و اسواق و حمام و غیر ذلک در ساخته شد که خامه در کیت آن عاجز است غار ازان حنان
 عارقی عظیم حبت مصلح خود در آن شهر ساخته و خواج رشید الدین موضع دلیان میان کوه اینه رفیع پر دخته و
 پیشش خواج غیاث الدین محمد دیگر عمارات بران افزوده و خواج تاج الدین علی شاه جیلانی نیز مسجدی در غایت
 تکلف ساخته و دیگر عمارات بسیار در مثل مسجد مسن بادشاه و مسجد جهان شاه در قهریه و دولتخانه و غیره که کردیم
 در حوزی تمام آن آوردند که چون سلطان سلیمان بادشاه روم را تبریز مسخر کرده او ضلع تبریز ویران خوش آمده

مردم را از قتل و غارت منع نمود چه در میان آل عثمان رسمیت که بر هر مملکی که مسلط گردند
 لشکر تنگبوی سرور از لشکر غارت نمایند از بیعت پادشاه مبلغها بدان جماعت داده تبریز را از ایشان زیاده
 نمود تا خراب نشود باین احسان تبریزیان هر کسی را که در خلوت می یافتند قتل میرسانند و خود کار بر او ضلع ایشان
 اطلاع یافته در روز کوچ کرده مراجعت نمود که سواد بخشم رفته حکم قتل و تاملح نماید آن پادشاه از جمیع سلاطین
 آل عثمان بعدالت و شجاعت امتیاز داشت چنانچه مذکور شده از شهریار ایران شاه طهماسب صفوی نقلست
 که سلطان سلیمان جای سفده پادشاه صاحب سکه و خطبه مقتدرت بوده و بفرموده از علوفه خوار داشته در
 مقابر تبریز فرزات اولیا و اتقیا و فضلا بسیار است چنانچه بتقریبات مذکور شود مولانا شمس الدین محمد بن
 علی بن ملک زاده در نعمات از وی نقلست که هنوز در کتب و مرامت بودم که از عشق سیرت محمدی مرا از روی
 طعام نمودی و بعد چهل روز اندک طعام خوردی میرد شیخ ابو بکر سلطانی تبریز است قبل مرید شیخ زکریا الدین
 سجاسی یا مرید او حد الدین کرمان بابا با کمال مجتهدی دمی شاید که بصحبت هم کس استفاده گرفته باشد در آخر حال
 پیوسته سفر کردی و نوسبیه پوشیدی و هر جا که رفتی در کار و انرا فرود آمدی چون بقطعه بغداد رسید شیخ
 او حد الدین کرمان را دریافت پرسید در چه کاری گفت ما سر او رطشت آب می بینم مولانا شمس الدین فرمود
 که اگر هر کس در مل نداری چرا بر آسمانش نمی بینی گویند در آنوقت که مولانا شمس الدین و صحبت بابا کمال بوده شیخ
 فرید الدین عراقی نیز بموجب فرموده شیخ بهاول الدین زکریا آنجا بوده است و بهر تخی و کشفی که او را رود او در لباس
 نشر و نظم اظهار میکرد و بنظر بابا کمال میرسانید و شیخ شمس الدین ازان چیز هیچ اظهار نکرده روزی بابا کمال
 گفت فرزند شمس الدین ازان اسرار حقائق که فرزند محضر الدین ظاهر میکرد بر تو هیچ لایح نمی شود گفت پیش ازین
 مشاهده می افتد اما بواسطه آنکه وی بعضی مصطلحات و ریزه میتواند که آنرا در لباسی نیکو جلوه دهد و مرا آن توت
 نیست بابا کمال فرمود که حق تعالی ترا صاحبی روزی کند که معارف حقائق اولین و آخرین را بنام تو اظهار کنند
 آوردند که مولانا در اشرفی دارعبین و ستمانه در انشای مسافرت بقونیه رسید و در آن خان شکر ریزان فرود آمد مولانا
 جمال الدین رومی در آن زمان بتدریس علوم مشغول بود روزی جماعتی از فضلا از پیش خان شکر ریزان می گذشت
 شمس الدین پیش آمده عنان مرکب مولانا گرفت گفت ای امام السلین بایزید بزرگترست یا محمد مصطفی صلعم مولانا گفت
 ازان کلام بیت عظیم برین رسید پنداشتم سفت آسمان از هم جدا شده بر زمین ریخت و آتشی عظیم از باطن
 من بر دماغ زوه در آنجا دیدم که دودی تاساق عرش بر آمد بعد ازان جواب دادم که محمد مصطفی بزرگترین عالمیان است

چه جای بایزید گفت پس چه معنی دارد که مصطفی میفرماید موافک حق موفک و بایزید میگوید سبحان ما اعظم شانی
و انا سلطان السلاطین نیز گفته است گفتم که ابویزید رتاشکی از جرح ساکت شدم از سیرابی شد و محمد مصطفی
رتاشکی در تشنگی بود سینه بشح الم شرح لک صدرک ارض اشد و اسه گشته لاجرم دم از تشنگی زد و بر روز در
استدعای زیادتی قریب بود مولانا شمس الدین نوره زد و بیفنا و مولانا فرود آمد و شاگردان را فرمود تا او را
بر گرفتند و بگردن بر دند و سر بر آبر زانو نهادند تا بچو با نه آمد بعد ازان دست او گرفت در دانه شد و دست
سرمه در خلوت لیلا و نه را بصوم و حال نشسته که اصلا بر من نیامدند و بعضی گفته اند که چون مولانا بقونیه
رسید و مجلس مولانا در آمد مولانا جلال الدین بر کنه حوضی نشسته بود کنای چند پیش خود نهاده پرسید که این
چیت گفت این را قیل و قال گویند ترا با این را چه کار دست فراز کرده همه را در آب انداخت مولانا بجهت
گفت ای درویش چه کردی بعضی ازان فو آمد و الدین بود که دیگر یافته نمی شود شمس الدین در آب کرده یکان یکان
کتابها را بر آورد آب هیچ اثر نکرده بود مولانا گفت ایچه سر است شمس الدین گفت این ذوق و حال است ترا ازین
چه خبر بعد ازان بایکدیگر صحبت کردند چنانچه گذشت شبی مولانا شمس الدین با مولوی در خلوتی نشسته بود
شخصی از بیرون در شیخ را اشارت کرد تا بیرون آید بی الحال برخواست و با مولانا گفت برای کشتن می خواهند
در آنوقت هفت کس در کین بودند و کاروی را نماند شیخ نوره زد و آنجماعت بهوش بیفنا دند و یکی ازان غلام الدین
محمد بود فرزند مولانا که بدماغ انیس من ابلک انسام داشت و چون آنجماعت بهوش باز آمدند غیر از چند قطره
خون هیچ ندیدند ازان روز باز نشان ازان سلطان معنی پیدائیت کان ذلک فی شهر رسد جنس و اربعین
دستامه داند ناکان در اندک زمان هر یک مبتلا ببلان شده هلاک گشته غلام الدین محمد را هلتی پیدا شد همدون
ایام وفات یافت بعضی گفته اند که شیخ شمس الدین در جنب مولانا بهای والدین ولد مدفون است قبل بایش
را در چاهی انداخته بودند شبی سلطان ولد در خواب دید که شیخ شمس الدین اشاره کرد که در فلان چاه خفته ام
نیم شب یارانرا جمع کرده او را ازان چاه بر آورده در جانی مناسبی دمن کردند شیخ محمود شستری در مجلس
العشاق آمده که شیخ یکی از اقربای شیخ اسماعیل سیستی علاقه خاطری بهم رسانیده رساله شایده را بنام او نوشت و
در وقتی که گلشن راز انشائی نمود مطلع نظرش که آن جوان بوده و بنایت درو داشته در همان در دبال مفید و بیت
در گذشت قبرش در شستر من مضافات تبریز شیخ کبچ موجد و ساک مدقق بوده در روزگار سلطان حسین
ولد ارشدش سلطان ادیب شیخ الاسلام آن دیار بوده و پس از وی تا زمان دولت امیر تیمور کورکان آن منصب

علیه با دلاوری متعلق بود و بکلم لطف طبع گاه گاهی در نظم از بحر خاطرش بخواهی اندیشه بی آرد شیخ ضیا الدین
 مستجاب الدعوات بود و با وفور زهد و تقوی گاهی زبان بشهد شورشیرین می ساخته شیخ بابا فرح قبولی
 و از دست بسیار از سر کشگان او بار بار بارت گوری برده که در او مرده نبود بنور کرامت دریافته
 گفت بر سر کورتهی پیش ازان نتوان نشست شیخ ابوالحسن ابراهیم بن یحیی شیخ امام مجده نیز از یکجا
 انشهر و مکان بودند امیر سید قاسم انوار از سرداب تبریز است در حبیب السیر آمده که وی با جازت صفی الدین
 اردبیلی تشنگان طلب را بنزال عرفان میرسانیده اما قاضی احمد غفاری در تاریخ جهان آرا آورده که وی مرید قطب
 الاولیاء صدر الدین موسی ابن شیخ صفی الدین بوده و نام اصل او معین الدین علیست چون در خواب دیده بود که قسمت
 انوار می کنند و صورت واقعه را بوض شیخ صدر الدین موسی رسانیده بموجب اشاره بقاسم انوار سعی گشته در نعمات
 دیر از مریدان شیخ صدر الدین اردبیلی نوشته بود ازان بصحبت علی بن مرید شیخ احمد الدین کرمانی رسیده بخرق قدیر
 در زمان دولت میرزا شاه بیخ سالها در بهرات بارشاد عباد مشغولی میفرمود و در بار پیاده با حج گذارده بنا بر ذخیره
 خاطر مرزا با بسفر با در راه انهر رفته ایامی در بحر قنبر بر دوش از معادوت در موضع خربرد نام رحل اقامت انگنده
 بتاریخ مشهوره سی و هفت رحلت نمود دیوان اشعار شتبار اسرار مانده حکیم من الاجل قطران بن منصور اجل
 از کمال شعرا انشهر و دیار بوده اکثر از شوای ویراسته و در رشید الدین دطو اطا گفته که من در روزگار خود قطران را در
 شاعری مسلم دارم تو سنا میکی از منظومات او است که بنام امیر محمد بن امیر قلیج والی بلخ انشا نموده در ایام شیوخیت
 استغفار از تلازمست خواسته همین مراجعت در یکی از دههای عراق نام اللذات بر سرش تاخت آورده ویرا چند
 تنه قدیگرت امین الدین و او اسی نقاد و ذهنی و قادر داشت خواجه بهام در علم شوره حسن کلام تمام باشیخ سوری
 معاصر بوده و منبع روش وی کرده اسیح در مملکت بیان کوس انا و لایفیری میزده قطب الدین عتیقی قطب
 سپهر فطنت خود انون عزت بوده از سر شمه نمبر همه اشعار لطافت آثار منشرح می ساخته جلال الدین
 عتیقی با فزانه نقل و لطف نظم همواره نقش تالیف و تصنیف بر انواع روزگار می گذاشت در خدمت دستور سعید
 خواجه رشید اعتبار و اختیار بسیار داشته بلعی از شوای خوش فکر است خواجه غیاث الدین با فزون فضا
 شو چندین گفته ملک محمود و بهر ملک نظیر الدین که از اعیان آن مکان بوده و خود با صفت عقل و کیاست طبعی در گفتن
 و فهمیدن اشعار نیکو داشته شمس الدین عبیدی با فضائل علمی و عملی آراسته بود خواجه علی حافظ و محدث
 بوده مولانا معین الدین با صنوف علوم صدارت میرزا سلطان ابوسعید داشته مولانا امیر علی واضح فاضل استیق

بود مولانا جعفر در تخریر انواع خطوط درجه کمال حاصل بو داشته امیر عبدالوهاب در زمان سلطان یعقوب
بوده قاضی عبدالرحمن در بدولت شاه اسمعیل صفوی کسی سال انقضی القضاة نبریز بد در جمیع بوده شیخ صنع الله
از اوائل دولت سلطان یعقوب تا زمان سلطنت شاه اسمعیل قاضی بر سباده تقوی و پر سبزه گاری منکن بوده جمعی کثیر از
در ایشان طلب ارشاد از وی می نمودند مولانا عبدالصمد بچودت طبع سه آمد علمای آذربایجان بوده مولانا
میرک کتابی در علم تغیر و معانی بیان مهارت کامل حاصل داشته شریف شاکر و مولانا لسان بوده اما بعضی ابیات
لسان را بر آورده سنوسانت و سهوا لسان نام نهاده استاد در بچیده نفرینش کرد بچودت طبع وحدت ذهن موصوف
در عنقون شاعری جهت غیاث کبره که در سلک ستونیان شاه طهماسب صفوی انظام داشته تصدیه گفته چون صد
نیافت ترکیبی در بچودی انسا نمود شاه ماجرا شنیده قبلش فرزنداد این ااده فنا شده بوزن رسانید که مستوجب قلم کو
از ان سه نگشتم فاما از محنت شاهی اسید دارم که یکبار بشتون حکم خواندن یا فرجه بخواند باد شاه محفوظا شده فرمود که شریف
رفته از خواج غیاث عذر بخواهد و او کسی توان صلح بد بعد اخذ صلح تصدیه در عذرت گفت در تحفه ساهی هم بنا بچ
ذکور او را شاگرد لسانی نوشته حمید ریگی انیس از مستعدان زمان خود بوده بشیوه انشازی مهارت داشته
بر الوجه از محضو صان شاه طهماسب صفوی گردیده بانس مجلس خاص مخاطب گردید چون قاضی محمد سافری که با عانت و تقویت
انیس وزارت نبریزی نمود لوالی جود و اعانت بر افزایش ویرا با مرئی که عبارت از حمید ریگی است هر قرین
در قتل الموت محبوب کرد بهما نما در گذشت شوم می گفته حسن بیگ شکر اغلی از جانب پسر بنه زاده علی شکر است که
از اعظم بهار لو بوده است و از جانب مادر سلسله جهان شاه بادشاهی پیونود و بلطف طبع وحدت ذهن موصوف در
شورنهی و خفا شناسی و علم موسیقی و دیگر صفات از تعریف بی نیاز شومی گفت و معینی تخلص می نمود کمال الدین
چلبی بیگ فارغ تخلص در غزه ماه جوانی جهت کسب فضایل لغسان بقرین رفته در تبار خدمت خواج
افضل الدین ترک استفاده نموده پس بشیر از در خدمت مولانا میرزا جان رسیده در همه علوم تقوی حاصل کرده خصوص
در علم حکمت و بکتاب علامی ممتاز گذشته اشعار کمال جودت می گفته بخدمت شاه عباس قاضی رفته قرین یافته آنگاه بهند آمده
علازمت اکبر بادشاه گزید و در عنقه و الف چشم از مطالعه سنو حیات پوشید محمد بیگ سنونی اصل شیرازی نشود
نمایند کرده بلطف طبع و حسن خلقی گانه بر آمد در خط و شعر و نجوم و علم سیاق کنشی و افزاند خدمت مولانا محمد علی
نیجه برگزیده مولانا عنایت اشتر است که در تها شیخ الاسلام از به با بجان است بوده این نیز بود پیر بران و ساده بکیه
زده همواره پر سبزه گاری مطمح نظر میداشته و گاهی شومی گفته مولانا محمد حسین ولد مولانا عنایت اشتر بوده با و نور